

نگاه

از کاپادوکیا تا درفول

دکتر علی‌اکبر صارمی

■ راهنمای جهانگردی، مکان‌های دیدنی استانبول را به خاتم مارتا استورت، شوومن معروف آمریکایی، با جزئیات کامل توضیح می‌داد و لابه‌لای جمله‌هایش مخصوصاً در موزه توپکاپی، از کلمه شاه و پادشاه به جای سلطان و خلیفه استفاده می‌کرد. گویا برای ترکان امروز کلمه پادشاه باشکوه‌تر و شاید شیک‌تر از القابی باشد که شش قرن به‌عنوان خلفا و سلاطین عثمانی می‌شناختیم‌شان. در جایی از استاد باستانی پاریزی خوانده بودم که در دوران صفویه، پادشاهان صفوی کلمه سلطان را به صورت پسوند در آخر اسم دایه‌ها و لاله‌های خود می‌گذاشتند مانند فاطمه‌سلطان و سکینه‌سلطان که تا این اواخر نیز ادامه داشت و منظور تخفیف و مسخره کردن سلاطین عثمانی بود. در مقابل عثمانی‌ها هم کلمه پادشاه را به صورت خلاصه‌شده پاشا، در انتهای اسامی افراد زیردست قرار می‌دادند. حال گردش روزگار را ببینید که راهنمای ترک چگونه با افتخار از سلاطین عثمانی به‌عنوان پادشاهان یاد می‌کند و ما در وطن‌مان با اکره کلمه فوق را به کار می‌بریم. بگذاریم و به بخش دیگری از فیلم توریستی ترکیه با حضور خاتم مارتا استوارت بپردازیم.

مقصد بعدی شهر کاپادوکیا بود که راهنما آن را

از دوران رُمن‌ها و بیزانس می‌دانست و اتاقک‌های

تراشیده‌شده درون سنگ را نشان می‌داد که مربوط

به مسیحیان اولیه‌ای بود که از دست رومی‌ها فرار

کرده و در این منطقه پنهان شده بودند. منظره

جالب در این برنامه، شهری زیرزمینی بود که

به گفته راهنما کیلومترها ادامه داشته و پناهگاهی

اهالی در هنگام جنگ و گریز بوده است. این شهر

زیرزمینی به خوبی مرمت شده و با نورپردازی بجا

پذیری بازدیدکنندگان بود.

این روزها مقایسه میهن ما و ترکیه ورد زبان بسیاری از مردم کوچه و بازار است. من هم صرفاً به‌عنوان یک معمار و معلم دانشگاه هرگاه پای چنین مقایسه‌هایی پیش می‌آید نمی‌توانم تاسف خود را از بی‌مهری روزگار بیان نکنم که شهر زیرزمینی درفول که به شوادان معروف بود چه شد و چه به سرش آمد. خانه‌های بسیار زیبای این شهر باستانی چه سرنوشتی پیدا کردند. آیا توریستی هست که به دیدن این کهن‌دژ و دژپل برود. اصلاً چه تعداد از این خانه‌های کوچک آجری با آجرکاری بی‌نظیر بر جای مانده است. این شهر زیرزمینی در دل خانه‌های درفول به صورت هزارتوها بسیار کار شده، در مسیر خود به تالارهایی با شکوه به نام کت می‌رسیند و



پس از طی مسافتی برای برداشتن آب از ساحل رودخانه در سر درمی‌آوردند. این شهر زیرزمینی به مراتب جذاب‌تر و زیباتر از کاپادوکیای فوق‌الذکر بود. این را نیز می‌دانیم که یکی از علت‌های رونق و آبادانی چنین مکان‌هایی حضور توریست خارجی است: آن هم به تعداد میلیونی نه چندصد نفر پیرمرد و پیرزنی که گهگاه در گوشه و کنار میهن‌مان می‌بینیم‌شان. بنابراین چاره چیست و چگونه می‌توان از آنها‌د و تخریب چنین مکان‌هایی جلوگیری کرد. ایسا میراث فرهنگی چنین بودجه‌های کلانی را جهت سرپا نگهداشتن این مکان‌ها دارد؟ در این میان یکی از مشکلات نگهداری آثار معماری علاوه برگران بودن مرمت آنها، این است که اگر ساختمانی بارزش تخریب و به جای آن رودشگاه و سوپرمارکت و آپارتمان ساخته شد، دیگر احیاشدنی نیست و از صفحه‌روزرگار برای همیشه محو می‌شود یا اگر از روی یک سایت باستان‌شناسی جاده و بزرگراه کشیده‌شد و سدی احداث گردید، این سایت برای همیشه نابود می‌شود. متأسفانه این‌گونه ذکر مصیبت‌های تکراری را سال‌هاست که سر می‌دهیم ولی راه حل عملی و قابل قبولی نداریم که ارایه دهیم. شاید هم در شرایط کنونی رسیدگی به نان و آب مردم واجب‌تر از حفظ خانه‌های خرابه درفول و شوش باشد. بالاخره همیشه بهانه‌هایی اینچنین وجود دارد که ساکتمان کند و ادعای زیادی نداشته باشیم.

ولی در این میان یک نکته مسلم است و آن حضور هزاران دانشجوی جوان رشته‌های معماری و شهرسازی و مرمت و هنر در این مکان‌هاست. شهر درفول نیز از موهبت داشتن دانشگاهی با صدها دانشجو‌ی جوان و فعال برخوردار است. بنابراین، تشکل‌های دانشجویی باید همه به خرج دهند و خود به‌گونه‌ای به یاری این مکان‌های رها شده بشتانند. آیا خانه‌های درفول و شوشتر و دیگر شهرهایمان را می‌توان با مرمت کردن تبدیل به خوابگاه دانشجویی کرد. آیا شوادان درفول می‌تواند توسط گروه‌های دانشجویی احیا و مرمت شود. آیا می‌توان در کنار NGOهای محیط‌زیست و دیگر گروه‌ها، NGOهای مرمتی هم به راه انداخت. می‌دانم چنین صحبت‌هایی معمولاً به علت کمبود بودجه به محاق می‌رود و فراموش می‌شود ولی در این میان اگر ساختمانی تخریب شد و بنایی از بین رفت، رفت و دیگر باز نخواهد گشت. خطاب من در این شرایط به این جوانان است.

اغلب اوقات که قرار بوده درباره حقوق معلولان سخنی گفته شود، کسانی غیر از معلولان بوده‌اند که از دریچه نگاه خودشان خواسته‌اند حرفی بزنند و برای احقاق حقوق بخش بزرگی از جامعه تلاش خود را نشان دهند؛ تلاش‌هایی که شاید در بسیاری اوقات رنگ و بوی ترک به خود گرفته است. اما در این گفت‌وگو قصبه قدری فرق می‌کند، چراکه دکتر حسن مرادزاده در مقام یک حقوقدان و استاد دانشگاه خود از جامعه‌نابینان کشور است و مطالعات و تحقیقات جالب توجهی نیز در حوزه حقوق معلولان دارد. او دکنتری حقوق خصوصی خود را از دانشگاه تهران دریافت کرده و بسا ارایه تر خود با عنوان «مسئولیت مدنی معلولان» در دانشگاه نانت فرانسه دکنرای حقوق اجتماعی گرفته است. گفت‌وگو با او در دفتر کارش در بخش حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کرمان انجام شد؛ جایی که این‌ عضو گروه حقوق دانشگاه شهید باهنر در تلاش است نظر یاتی فراتر و کاربردی‌تر از آنچه در کتاب‌های فعلی حقوقی کشور برای معلولان تدوین شده ارایه کند. وی معتقد است باید به جای نگاه «لطف‌محور» نسبت به معلولان، نگاه «حق‌محور» را جایگزین کرد. مرادزاده معتقد است نهادهای مدنی مرتبط با بحث حقوق معلولان در ایران باید بیش از آنچه امروز هستند، تقویت شود...

■ ■ ■

■ شما از نظر حرفه‌ای حقوقدان هستید و از سویی به دلیل نابینایی، یکی از اعضای جامعه معلولان محسوب می‌شوید؛ با این وصف علاقه‌مندم نظر تان را درباره وضعیت رعایت حقوق معلولان در سطح جامعه‌بدانم؟

در طول تاریخ نسبت به افرادی که از یک معلولیت رنج می‌بردند، یک ذهنیت منفی تاریخی شکل گرفته و هنوز هم وجود دارد. حالا ممکن است میزانش کمتر شده باشد اما هنوز هم می‌بینیم که جامعه به توانایی معلولان اعتقاد ندارد، هر چند به واقع این توانایی در سطح بالایی وجود دارد. از طرف دیگر، هم در سطح بدنه عمومی و هم در سطح حاکمیت هنوز نسبت به معلولان نگاه «لطف‌محور» وجود دارد نه نگاه «حق‌محور». یعنی خیلی وقت‌ها وقتی کمکی هم به معلولان می‌شود از دریچه احساسی ترحم و لطف‌محوری است. اینجا دیگر بحث حقوق معلولان مطرح نیست.

■ **ظاهران این نگاه لطف‌محور در بخش وسیعی از جامعه معلولان نهادینه شده به طوری که آنها در فعالیت‌های اجتماعی به منظور احقاق حقوق‌شان کمتر مشارکت می‌کنند؟**

به موضوع خوبی اشاره کردید. اتفاقاً من در مقاله‌ای فعالیت نهادهای مدنی معلولان در خارج از کشور را بررسی کرده‌ام. البته قبلاً در داخل کشور در انجمن‌هایی عضو بوده‌ام. آنچه من از خلال این حضور متوجه شدم این بود که تشکل‌های داخل کشور شدیداً دچار بی‌نظمی هستند. علاوه بر این گاهی نگاه سودجویانه و فردگرایانه هم موجب می‌شود تشکل‌ها از اهداف اصلی خودشان دور شوند. به نظر من خود معلولان باید بیشتر خودشان را درگیر کنند و کمتر به لطف دولت – در معنای عام – چشم‌بدوزند. باید یک تفکر پویا وجود داشته باشد که این‌دهنگرانه به مسایل توجه کند. مثلاً این تفکر که لزوماً باید همه‌اعضای تشکل‌های معلولان، حتماً معلول باشند خودش دارای اشکال است. این یعنی همان جداسازی ناخواسته میان معلولان و دیگر افراد جامعه. البته معتقدم بسیاری از معلولان در عرصه‌های متفاوتی از جمله ادامه تحصیل در سطوح بالا، شجاعانه وارد می‌شوند، اما این کافی نیست. ما برای احقاق حقوق‌مان نیازمند نهادهای قوی غیردولتی هستیم.

■ **به نظر می‌رسد معدود تشکل(NGO)هایی که در طول سال‌های گذشته تأسیس شدند، بر سر راه فعالیت‌شان یا با موانع بیرونی مواجه شدند یا اینکه در درون خودشان مشکلاتی دارند که اجازه رشدشان را گرفته است؟**

ساختار فعلی تشکل‌های غیردولتی معیوب است و نیاز به یک دگرگونی اساسی در این زمینه وجود دارد. از

بررسی وضعیت حقوق معلولان در ایران در گفت‌وگو با دکتر حسن مرادزاده حقوقدان و استاد نابینای دانشگاه

نگاه به معلولان «حق محور» نیست

وحید قربایی / امین شول/کرمان



طرفی ما در بحث معلولان یا یک نگاه «بهریستی‌محور» مواجه هستیم که انتظار دارد بهزیستی در همه کارها دخالت کند. در برخی از کشورها نهادهای دولتی به شکل کاملاً واقعی تنها نظارت می‌کنند و نهادهای مدنی اجرا را بر عهده دارند. در کشور ما هم همین اتفاق باید بیفتد و بهزیستی نباید در کوچک‌ترین کارها مداخله نداشته باشد زیرا از توتاش خارج است. از طرف دیگر، تشکل‌های غیردولتی باید شفاف عمل کنند. متأسفانه گاهی منافع فردی یا گروهی خاص بر منافع کل جامعه معلولان ترجیح داده می‌شود. یک نگاه بد دیگر این است که معلولان فکر می‌کنند، نباید افراد غیرمعمول به تشکل‌هایشان بایند. مثلاً اعضای انجمن نابینان هم باید نابینا باشند. این نگاه اصلاً مفید نیست و اتفاقاً جداسازی از همین جا شروع می‌شود. خاطرم هست یک روز از طرف انجمن اولیا و مربیان مدرسه‌ای در شهر نانت آمند اجازه گرفتند تا بچه‌ها را بیاورند به انجمن. آنها از بچه‌ها خواسته بودند تا در کنار معلولان به آشپزی بپردازند و در کنارشان غذا بخورند تا آنها از کودکی با معلولان در جامعه و زندگی آنها آشنا شوند. یا حتی برنامه‌ای هست که در برخی دبیرستان‌ها اجرا می‌شود و شبیه طرحی مثل طرح کاد سابق خودمان است که در آن انجمن‌های ذی‌ربط تکنیک‌های راهنمایی افراد نابینا را به دانش‌آموزان آموزش می‌دهند. این نهایش می‌شود ادغام اجتماعی معلولان در جامعه.

مشکل دیگری که بر سر راه معلولان وجود دارد، مرزبندی بین معلولان و جانبازان عزیز است. در تمام کشورها این مشکل این قانون به عدم پیش‌بینی منابع مالی مشخص بر می‌گردد. قانون به صورت طرح ارایه شده و اشکال بودجه‌ای دارد. ردیف بودجه به شکل مناسبی پیش‌بینی نشده‌است. یکی از اشکال‌های بزرگ قانون به مساله اشتغال معلولان مربوط است. هر چند در قانون برای اشتغال معلولان پیش‌بینی‌هایی صورت گرفته، اما این موارد ضمانت اجرا ندارد. این قانون در واقع الزام‌آور نیست. همچنین در هیچ یک از مواد این قانون از

هم هست. اولین مشکل این قانون به عدم پیش‌بینی منابع مالی مشخص بر می‌گردد. قانون به صورت طرح ارایه شده و اشکال بودجه‌ای دارد. ردیف بودجه به شکل مناسبی پیش‌بینی نشده‌است. یکی از اشکال‌های بزرگ قانون به مساله اشتغال معلولان مربوط است. هر چند در قانون برای اشتغال معلولان پیش‌بینی‌هایی صورت گرفته، اما این موارد ضمانت اجرا ندارد. این قانون در واقع الزام‌آور نیست. همچنین در هیچ یک از مواد این قانون از

برخورد دارند. در فرانسه هم این مساله را از نزدیک شاهد بودم که معلولان جنگی به دلیل فداکاریشان از تسهیلات ویژه‌ای برخوردار هستند. تا اینجا مشکلی وجود ندارد و هر آدم عقلی هم خدمات‌دهی به جانبازان را تأیید می‌کند، چراکه آنها سلامتی خود را فدای کشور کرده‌اند، اما مساله اینجاست که ما گاهی آنقدر مرزبندی میان معلولان و جانبازان را پررنگ می‌کنیم که دو گروه نسبت به همدیگر حساسیت پیدا می‌کنند. حرف ما این است که در بحث تسهیل‌سازی اجتماعی، حقوق همه معلولان باید رعایت شود. مثلاً اگر یک خیابان مناسب‌سازی شود یا اصولاً شهرسازی ما متناسب با حضور معلولان باشد هم جانباز و هم معلول از این خدمات استفاده می‌کنند. به نظرم هر کس‌سی حتی با شرایط معلولیت باید بتواند به تنهایی در جامعه حضور داشته باشد و بتواند در شهر تردد کند.

■ **رعایت حقوق معلولان نیازمند وجود ابزارهای قانونی است. از قضا قانون جامع معلولان هم در این زمینه تصویب شده است. اما از اجرای کامل قانون خبری نیست!**

اجرای کامل قانون خبری نیست! اگر این قانون نه تنها اصلاً

تبعیض‌های موجود و لزوم رفع آن سخنی به میان نیامده است. البته ایران به کنوانسیون حقوق معلولان پیوسته. طبق قانون مدنی ایران هر معاهده‌ای را که جمهوری اسلامی ایران بپذیرد، در حکم قانون داخلی محسوب می‌شود. این خبر خوشحال‌کننده‌ای است و اگر بتوانیم از ظرفیت‌هایش استفاده کنیم، ضعف قانون جامع را تا حدودی برطرف می‌کند.

■ **برای استفاده از ظرفیت‌های موجود باید از جایی مثل دانشگاه‌ها که معلولان زیادی در آنها حضور دارند، شروع کرد. به عنوان یک نابینا و البته استاد دانشگاه در حال حاضر وضعیت رعایت حقوق اجتماعی معلولان در دانشگاه‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

در این باره زیاد نمی‌توان اظهارنظر کرد، چون تقریباً در دانشگاه‌های ما اتفاق خاصی نمی‌افتد. یعنی اگر بخواهیم وضعیت را با دانشگاه‌های خارج از کشور مقایسه کنیم؛ غیرقابل مقایسه است. نقص بزرگ دانشگاه‌های ما این است که یک دفتر مخصوص امور معلولان نداریم. صرف نظر از منشاء دلیل معلولیت و هم نوع معلولیت، مثلاً در دانشگاه‌های فرانسه یا ایالات متحده دفتر مخصوص خدمات‌دهی به معلولان وجود دارد و در هر دانشگاه هم اسم مخصوص به خودشان را دارند. یکی از خدمات مشهور در دانشگاه‌ها خدمات همراهی برای معلولان است که معلولان تقاضا دارند فلان ساعت باید ناهار بخورند یا می‌خواهند بروند کپی بگیرند. در این خصوص هم نیروهای داوطلب و حقوق‌بگیر دارند. این کار انجام می‌شود اگر همین سرویس دهی نبود شاید من اصلاً هیچ وقت موفق نمی‌شدم تز دکترم را در طول سه سال هم به زبان فرانسه و هم فارسی تمام کنم. یکی دیگر از کارها مربوط به طرح محسوس کردن معلولیت است که هفته‌ای مخصوص به خودش دارد. هدف‌شان این است که افراد غیرمعمول هم قدری معلولیت را درک کنند. مثلاً رستوران‌هایی وجود دارد که از سوی نابینان اداره می‌شود و کاملاً تاریک است. افراد غیرمعمول می‌آیند آنجا غذا می‌خورند و معلولان برایشان غذا می‌آوردند.

■ **به نظر شما چرا مساوولان و به طور کلی جامعه ما، به تلاش‌هایی از این دست اهمیت نمی‌دهند؟**

برای اینکه هنوز از سوی جامعه معلولان فشاری به وجود نیامده که مقاومت‌ها ضعیف شوند. مساوولان در حالت عادی اولویت‌های دیگری دارند. در سطح کلی جامعه ما نوعی تفکر به وجود آمده که اگر کسی مشکلی دارد؛ مشکل خودش است و به دیگران ربطی ندارد. این تفکر در ایران باید اصلاح شود.

■ **در پایان مهم‌ترین اتفاقی که باید برای تدوین و تصویب قوانینی مناسب برای معلولان و البته اجرایی شدن‌شان بیفتد چیست؟ فکر نمی‌کنید در این زمینه آن‌گونه که باید کار علمی و نظریه‌پردازی نشده است.**

این را بگویم که در تدوین قانون جامع، از حضور معلولان استفاده شده‌است اما در این خصوص تا حدی سلیقه‌ای عمل شد و از افراد متخصص و نظریه‌پرداز استفاده نشده است. البته یک مشکل ما این است که متخصص حقوق معلولان نداریم. «فعال» در این زمینه داریم که معمولاً به مبنای مربوط به حقوق معلولان آشنا نیستند و تعریف مناسبی از معلول و معلولیت ندارند. رسیدن به وضعیت مطلوب در این حوزه کار علمی می‌خواهد. اطلاع دارم در برخی دانشگاه‌های علمای کرسی حقوق معلولان ایجاد شده و اندیشه و کار علمی در این حوزه گسترش یافته‌است و این حقوق مورد مطالعه علمی قرار می‌گیرد. در ایران متأسفانه در مورد حقوق معلولان کار علمی زیادی نشده‌است. منابع زیادی برای مطالعه موجود نیست و حتی پیدا کردن یک مجله حقوقی که بخشی ازغدغه‌اش موضوع معلولان باشد، تقریباً غیرممکن است. به هر حال باید از لحاظ تئوری روی این موضوع کار و تلاش کنیم فاصله تئوری و عمل کم شود؛ باید بگویم عملاً در ابتدای این راه قرار داریم.

از سرچشمه خشک کند و دیگر مجالی برای اجرای طرح‌های غیرقابل باور حوزه گردشگری باقی نگذارد. تامل برانگیزتر آنکه تاکنون هیچ‌گونه گزارش و شواهدی دال بر انجام مطالعه یا ارزیابی‌های زیست‌محیطی و توجیهی از این پروژه انتقال آب منتشر نشده و صدای مخالفت با اظهارنظری از هیچ یک از دستگاه‌های متولی حوزه گردشگری و محیط‌زیست شنیده‌نی‌شود.

حال با توجه به جمعیت بسیار کم ساکن در روستاهای منطقه دودرا و نبود ظرفیت‌های لازم برای توسعه کشاورزی و دامداری در منطقه، این پرسش مطرح است که آیا چنین طرح‌های خسارت‌زا و پرهزینه و مغایر با ملاحظات زیست‌محیطی، بهترین گزینه برای توسعه و رفع محرومیت از منطقه است؟ آیا بهتر نیست که با انجام مطالعات جامع‌تر و بر بنیاد توانمندی‌های بوم‌شناختی منطقه، چیدمان توسعه‌ای و اشتغال‌زایی در منطقه را طراحی کنیم و با ساماندهی روستاهای پراکنده در عرصه‌های جنگلی منطقه، به شکلی خرم‌مندانه از ظرفیت‌های اکوتوریسمی و اشتغال‌زایی آن استفاده کنیم؟ تا به شکل معنی‌داری از نابودی بهترین ظرفیت‌های گردشگری، رویشگاه‌های جنگلی و محیط‌زیست منطقه جلوگیری کنیم.

پتجره

در آغوش مرگ

■ دامگاه‌داری شیوه‌ای از صید پرندگان وحشی است که هر ساله با شروع فصل مهاجرت در استان مازندران به‌ویژه در حاشیه شهر فریدون‌کنار و چند روستای دیگری در این استان به انجام می‌رسد و در واقع شالیزارهای برنجی است که در پاییز و زمستان به آب بسته می‌شود و توسط شکارچیان دانه‌پاشی می‌شود تا پرندگان مهاجر در آن فرود آیند و آن بر سه روش استوار است: دامگاه، دُمرآ یا گُذر و شُبْدُم. ۱- دامگاه در اوایل زمستان محل مورد نظر یعنی پالی‌لم، به‌وسیله صیادان به طور کامل برای صید پرندگان مهیا می‌شود. در مرحله اول صیادان این محل را به اصطلاح محلی می‌کنند. یعنی جاهایی را برای اردک‌های تربیت‌شده آماده و درست می‌کنند که به آن اهالی محل دُوماچال می‌گویند. در این قسمت ال‌آچیق با به اصطلاح محلی‌ها کیمه‌هایی وجود دارد و روش کار به این صورت است که اردک‌های محلی (اردک رشتی) تربیت‌شده مرغی‌های وحشی را گمراه می‌کنند. آنها را به داخل دُوماچال می‌کشاند و صیادان به‌وسیله تورهایی که از قبل آماده دارند، صید می‌کنند.

صیادان با ایجاد دیواره تونلی که اساساً با تی‌های محلی درست می‌شود که به‌سه آن کرس نیز گفته می‌شود، چهار الی پنج اردک محلی تربیت شده را داخل این تونل‌ها قرار می‌دهند. اردک‌های تربیت‌شده می‌روند به داخل پالی‌لم، در هنگام برگشت مرغی‌های وحشی که همراه آنها برمی‌گردند وارد این تونل‌ها می‌شوند هنگامی که این اردک‌های محلی و مرغی‌های وحشی همگی به طور کامل وارد این تونل‌ها یا کرس‌ها شدند صیادان با قرار دادن یک پنجره آهنی یا چوبی در قسمت ورودی دیگر راهی برای برگشت آنها باقی نمی‌گذارند از طرفی قسمت هوایی هم به‌وسیله تورهایی (نامری) پوشانده می‌شود و از این طریق از فرار آنها و پرواز به سوی آسمان جلوگیری می‌کنند. به این طریق اسیر صیادان می‌شوند. معمولاً زمان صید به این روش هنگام طلوع آفتاب شروع و تا هنگام غروب آفتاب تمام می‌شود.

۲- دُمرآ یا گُذر: یکی از روش‌های صید پرندگان وحشی است. در زمان‌های قدیم حدود ۲۰ الی ۵۰ سال قبل، در این مناطق درختانی با ارتفاع ۳۰متر وجود داشت که صیادان یک طرف تور صید را به یک درخت بلند و طرف دیگر تور را به درخت دیگر می‌بستند که از یکی به عنوان دستار و از دیگری به عنوان شکار استفاده می‌کردند، اما امروزه دیگر از این درختان خیلی‌بلند خبری نیست. بنابراین صیادان با درست کردن دکل‌هایی به ارتفاع ۲۰متر کار همان



درختان را انجام می‌دهند. وقتی که پرندگان وحشی در داخل پالی‌لم هستند، می‌خواهند به دشت‌های اطراف پرواز کنند مجبور هستند که از بالای این درختان به پرواز درآیند. در نتیجه اسیر این دام‌ها می‌شوند.موقع شکار معمولاً غروب آفتاب یا صبحگاه قبل از طلوع آفتاب صورت می‌گیرد. ۳- شبدُم: در این روش صید-صیادان شب‌ها، معمولاً بعد از خوردن شام وقتی که ماه در آسمان است- مرغی‌های وحشی که در قسمت صیدگاه می‌آیند اسیر دام صیادان می‌شوند.

شکار و صید طبق قانون پذیرفته شده است و برای شکارچیان طبق ضوابط پروانه شکار صادر می‌شود، اما مساله صیداز طرق غیرمجاز که در قانون شکار و صید به صراحت عنوان شده است متأسفانه در این منطقه در حال انجام است. طبق ضوابط به همه کسانی که دارای سلاح شکاری مجاز هستند در کل کشور پروانه شکار صادر می‌شود و در پروانه به صراحت عنوان می‌شود که شکارچی فقط مجاز به شکار در روزهای پنجشنبه و جمعه بوده و در هر شکار باید حداکثر چهار قطعه پرند ه‌مورد صید قرارگیرد ولی نکته این است که برخی شکارچیان فریدون‌کناری که حتی حاضر نیستند برای احترام به قانون اقدام به گرفتن پروانه شکار کنند و با روش‌های غیرمجاز که گاهی‌به صورت محاصره نیز اتفاق می‌افتد، روزانه حتی تا ۲۰۰ اردک و غاز زنده‌گیری می‌کنند.

برآورد شده است که در استان مازندران ۵۰۰ دامگاه به‌این‌صورت در حال فعالیت هستند که با حساسی سرانگشتی و درنظر گرفتن حداقل پرندهای که ممکن است، شکار شود آمار پرندگان شکار شده در شش ماه دوم سال از مرز یک میلیون فراتر می‌رود و حتی پرندفروشان در بازار فریدون‌کنار رقمی بیش از این میزان را اعلام می‌کنند! دامگاهداران فریدون‌کنار با تشکیل اتحادیه‌ای محلی یک قرق اختصاصی غیرقانونی را در منطقه ایجاد کرده‌اند که ضمن عدم رعایت تمامی اصول و ضوابط قانونی و بین‌المللی ادعای بیمه شدن خود توسط محیط‌زیست، پرداخت هزینه نانه برای پرندگان وحشی توسط محیط‌زیست را داشته و با حق به جانبی تمام از محیط‌زیست می‌خواهند در منطقه تابلوهایی تیراندازی ممنوع نصب کند تا پرندگان وحشی با امنیت کامل به دامگاه آنان آمده و در تور آنان بیفتند!